

## آیا نشانی از

## «دیپلماسی»

## قبل از جنگ

## در تلاشهای دیپلماتیک

## هفته‌های اخیر در

## ارتباط با ایران دیده

## می‌شود؟

رضا اکرمی

افزوده شدن بر شدت کلام مقامات کاخ سفید و شخص رئیس جمهور آمریکا پس از تصویب قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل علیه برنامه های هسته ای جمهوری اسلامی دور از ذهن نبود. چرا که بر خلاف سخنان تو خالی رهبران حکومت در ایران، صدها مانع از سر راه اجماع پانزده عضو این شورا برداشته نشده بود که چنین قطعنامه ای در قفسه های سازمان ملل خاک بخورد، اما جهتی که «دیپلماسی آمریکا» طی یک ماه اخیر به خود گرفته است تفاوت بارزی با گذشته دارد و با توجه به تجارب پیش از این، می توان گفت زمینه های ورود در یک جنگ، تدارک دیده می شود.

به نظر می رسد دولت آمریکا اساس را بر این گذاشته است که پاسخ مسئولین پرونده هسته ای ایران از هم اکنون روشن است، آنها هنوز در موقعیتی قرار ندارند که به تعلیق غنی سازی اورانیوم تن در دهند و برای شورای امنیت نیز راهی جز اجرا و حتی تشدید مجازاتهای بیشتر علیه ایران باقی نمانده است.

به عبارت دیگر دولت بوش از هم اکنون خود را در فاز قطعیت یافتن این بند قطعنامه ۱۷۳۷ شورای امنیت قرار داده است که می گوید: «در صورتی که ایران به مفاد قید شده در قطعنامه عمل نکند، اقدامات بیشتری بر اساس بند ۴۱ فصل ۷ منشور سازمان ملل علیه ایران اعمال می شود و در صورتی که چنین اقداماتی لازم باشد، باید در آینده در این باره تصمیم گرفت.»

ظاهرا جرج دبلیو بوش منتظر چنین آینده ای نشده است و تصمیم خود را گرفته است. اعزاز دو وزیر خارجه و دفاع خود به یک دور سفر و دیدار با همتایان و مقامات بلند پایه کشورهای دوست و متحد آمریکا در منطقه خاورمیانه و همچنین قدرتهای مهمی چون آلمان و ژاپن در همین راستا صورت گرفته است. چنانکه از لابلای اخبار و گزارشات این

دیدارها مشاهده می شود علیرغم انکار اینجا و آنجای اهداف مسالمت آمیزین دور سفرها، یارگیری سیاسی - نظامی در شرایط دخالت نظامی آمریکا در ایران جایگاه اصلی را داشته است و متأسفانه باید گفت هر دو وزیر در این زمینه با دست پر به کشور خود بازگشته اند.

مهر تأیید زدن شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس به اضافه مصر و اردن بر «استراتژی جدید» جرج بوش در عراق، که مطابق تحلیل بسیاری از صاحب نظران عمدتاً متوجه شدت عمل در قبال ایران می باشد. بررسی شرایط دفاعی همین کشورها و دادن تضمینهای امنیتی لازم بدانها در وضعیت فرضی حمله موشکی ایران، فرستادن ناوگان دریایی جدید، که گفته می شود به پدافند ضد موشکی مسلخ اند و کار حفاظت از صدور نفت در خلیج فارس و دریای عمان را بعهده خواهند گرفت، ژست به جریان انداختن مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین و احیاناً برداشتن گامهای عملی به منظور جلب نظر اعراب و کاستن از اهمیت حضور ایران در این جبهه و بلاخره اقدام عملی در جهت محدود کردن حضور نمایندگان و مأموران جمهوری اسلامی در عراق همگی بازتاب این رویکرد جدید آمریکا ست و ظاهراً در همه این زمینه ها کشورهای نامبرده طرف مشورت بوده اند.

تلاشهای موازی مسئولین دولت اسرائیل نیز از همین سمت و سو برخوردار است. سفر اخیر اهود المرت نخست وزیرین کشور به چین و همچنین وزیر امور خارجه او به ژاپن در اساس همین اهداف را تعقیب می کرده است. البته در این زمینه بیشترین بهره را از سخنان «دشمن» خود گرفته اند که در سمت ریاست جمهور اسلامی ایران خوراک تبلیغاتی آنها را فراهم می کند.

البته این اقدامات به منظور سنگین کردن ترازو در مذاکرات احتمالی بین آمریکا و سران جمهوری اسلامی نیز می تواند صورت گرفته باشد اما تشابه آنها با اقداماتی که در آستانه دو جنگ - بویژه جنگ نخست - علیه حکومت صدام انجام گرفت این نگرانی را افزایش می دهد که تا جائیکه به دولت کنونی آمریکا مربوط می شود قرار است همه راه ها به ایجاد یک درگیری نظامی جدید در منطقه ختم شود که البته قربانی اصلی آن مردم ایران می باشند و احتمالاً همچون همان جنگ نامبرده پای بسیاری از کشورها، بویژه پای متحدین غربی آمریکا نیز به میان کشیده می شود.

اگر در جریان حمله اخیر آمریکا در عراق بسیاری از کشورها، بویژه اکثریت اعضای شورای امنیت در مقابل دولت آمریکا و متحدین محدودش قرار گرفتند، چنانکه می دانیم به هنگام اشغال کویت توسط صدام حسین جامعه جهانی یک صدا بود که باید هر چه زودتر به چنین اشغالی پایان داده شود.

علیرغم چنین اتفاق نظری اما از ابتدا راه حلهای یکسان نبود. در حالیکه منافع شوراهای چون فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی (که هنوز علیرغم ضعیف شدن وجود خارجی داشت) از مسیر جنگ و حتی تضعیف حکومت صدام نمی گذشت. و در همین راستا از تمام امکانات دیپلماتیک خود بهره گرفتند تا شاید دیکتاتور پیشین عراق را به خروج نیروها یش از کویت تشویق نمایند، اما ارزیابی به شدت غیر واقعی حاکمین بغداد از توان خود و احیاناً بازی بر سر اختلاف در صفوف نیروهای بین المللی کار را بدانجا کشاند که بزرگترین ائتلاف پس از جنگ جهانی دوم علیه این کشور شکل گرفت و ظرف چند روز این «پنجمین قدرت نظامی جهان» دود هوا شد.

امروز نیز تا جائیکه به ضرورت برخورد با طرحهای هسته ای رژیم حاکم بر کشور ما مربوط می شود همان اتفاق نظر شکل گرفته است. سر سختی مسئولین جدید این پرونده در ایران، سخنان تحریک آمیز رهبر رژیم و اراجیفی که «پرزیدنت» احمدی نژاد تحویل رسانه های غربی به هر مناسبتی می دهد کمترین جانی برای کشورهای درگیر در این پرونده باقی نگذاشته است که یک صدا خواهان توقف غنی سازی اورانیوم و باز گذاشتن دست بازرسان آژانس انرژی اتمی جهت باز رسی از تأسیسات هسته ای ایران گردند. که نمود بارز آن در اتفاق نظر شورای امنیت با تصویب قطعنامه اخیر دیده می شود. اما امروز نیز نه منافع همه کشورهای فوق در جنگ تأمین می شود و نه بروز مجدد آن در منطقه پر آشوب خاورمیانه را در جهت منافع بلند مدت خود از جمله در مقابل آمریکا ارزیابی می کنند.

تلاش اخیر ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه جهت اعزام نماینده ای ویژه به تهران، هشدار رهبران چین به علی لاریجانی دبیر شورای امنیت جمهوری اسلامی و مسئول پرونده هسته ای مبنی بر جدی گرفتن قطعنامه اخیر شورای امنیت را شاید بتوان در چنین چارچوبی مورد ارزیابی قرار داد. آیا رهبران رژیم اسلامی این هشدارها و آن نقشه های جنگ طلبانه را در می یابند؟ یا منافع و تداوم حاکمیت خود را در کشاندن کشور در جنگی خانمان سوز می بینند؟ سئوالیست که لا اقل در لحظه کنونی پاسخ آن روشن نیست.

واقعیت این است که عملکرد نزدیک به سه دهه حکومت ملایان، جایی برای خوش بینی باقی نمی گذارد. اما ما مردم ایران بویژه نیروهای اپوزیسیون جا دارد اولاً مصالح و منافع کشور خود را فراتر از موضع در قبال حکامی بشناسیم که دیر یا زود همچون اسلاف ضد مردمی اشان رفتنی هستند. ثانیاً عمق خطری که پیش روست را با گوشت و پوست خود لمس نمائیم نه تنها سکوت و بد تر از آن همراهی با ماجراجوییهای رژیم را بر نتاییم بلکه به هر شکل ممکن ضرورت جلب اعتماد نهادهای ذیربط بین المللی از جمله سازمان انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان بین الملل را به رهبران رژیم تحمیل نمائیم.